

تمثیل طرح گچی

یا تحلیلی از تاریخ تصوف در ایران [قطعه ی منثور]

آن طرح گچی زیبا را در ورودی روستای ما یک شب مرد مسافری کشیده بود. گویا معماری بوده که همراه با کاروانی به سوی شهر می رفته و شب که کاروان برای خواب و تهیه ی آذوقه کنار صفا های ورودی روستا اتراق کرده بوده از سر بیکاری یا تفنن آن را روی زمین می کشد.

طرح گچی (لااقل به چشم ما دهاتی ها) بسیار زیبا می آمد. اگرچه به ظاهر بسیار ساده و چیزی شبیه جدولی لی بجه ها بود اما درش دقیق که می شدی، درمی یافتی که طرحی ست بسیار پیچیده و با ظرافت های بسیار. شکل کلی آن شبیه دو استوانه ی باریک بود که هرکدام قوسی خورده و میان شان پر بود از خانه های ریز و درشت با شکل های جورواجور مانند مثلث، مربع، لوزی و... .

طرح گچی اول از همه نظر بجه ها را به خود جلب کرد. بجه ها از دم صبح تا غروب دور آن جمع می شدند و خودشان را با آن سرگرم می کردند. من یادم هست که با آن طرح گچی بازی های گوناگونی درست کرده بودند. سنگ های ریز و درشتی از این ور و آن ور می آوردند و در خانه ها می چیدند. بعد رفته رفته سعی کردند که سنگ ها را با نظم به خصوصی در خانه ها بچینند. و بعد کم کم سنگ های خاصی را با اندازه های خاص برای این کار جمع کردند. طولی نکشید که بزرگترها نیز به این بازی پیوستند. البته شاید پیوستن واژه ی مناسبی نباشد چراکه آن ها عملاً طرح گچی را از دست بجه ها درآوردند و بجه ها دیگر تنها بازی بزرگترها را تماشا می کردند و می کوشیدند از آن تقلید کنند.

با پیوستن بزرگترها، بازی به خود شکل جدی تری گرفت و تقریباً به شکل یک مراسم آیینی درآمد.

مردم به زودی متوجه شدند که این طرح به راحتی از بین می رود چراکه از گچ است و در برابر باران آسیب پذیر. و از آن جا که آن طرح بسیار پیچیده بود هیچ گاه نمی توانستند از روی آن نقشه ای بردارند. پس کوشیدند تا با جای گذاری سنگ ها، شمایل کلی طرح گچی را بر زمین حفظ کنند. عده ای از اهالی روستا مسئول این کار شدند. آن ها می گفتند که شکلی کلی از آن طرح را در خاطر دارند. -اگرچه هیچ گاه کسی نتوانست آن را با تمام جزئیات اش به خاطر بسپارد- آن ها بعد از هر باران به سراغ طرح گچی می رفتند و بر

اساس محل قرارگیری سنگ ها، خطوط پاک شده را دوباره ترسیم می کردند و با این کار چیزی شبیه طرح گچی را روی زمین نگه می داشتند. (البته آن ها می توانستند یک بار برای همیشه با چیزی پایدارتر از گچ، طرح را ترسیم کنند تا دیگر باران آن را از شکل نیندازد اما این کار را نمی کردند چراکه از تکرار این بازی لذت می بردند.)

آن ها هر از چند وقت، تمام سنگ ها را عوض می کردند. عده ای تمام سال در کوه ها و دشت ها می گشتند تا نادرترین سنگ ها را پیدا کنند و در جشن سال نو آن ها را جایگزین سنگ های کهنه کنند. حتی یک سال که باران خوبی بارید و زمین ها خوب محصول دادند، در تمام خانه ها زمرد و مروارید و فیروزه گذاشتند. اگرچه در اثر باران های مداوم آن سال طرح اصلی مدام پاک می شد و در اثر این پاک شدن ها و دوباره کشیدن ها تقریباً به شکل اولیه ی خود بی شباهت شد، اما ما تمام سنگ های آن را با سنگ های گران بها جایگزین کردیم.

~

البته حالا دیگر از آن سال ها سال های زیادی گذشته است و از آن طرح گچی و آیین های مخصوص اش تقریباً چیزی نمانده.

به دلایلی نامعلوم تقریباً از یک وقتی به بعد دیگر کار نوکردن سنگ ها و مراقبت از طرح گچی متوقف شد. شاید از آن رو که باد و باران دست مراقبان را خوانده بودند و شاید هم خود مراقبان از عمد سنگ ها را به هم می ریختند تا شمایل اصلی گچ را فراموش کنند. شاید به آن سبب که از تکرار آن کار خسته شده بودند و می خواستند خاطره شان را از طرح گچی پاک کنند. باد سنگ ها را جابه جا می کرد و باران خطوط طرح گچی را می شست.

مردم دیگر آن طرح گچی را به کلی فراموش کردند و آن جا دوباره محل بازی بچه ها شد. بچه ها نیز چون هیچ خاطره ای از طرح گچی ندارند، هیچ نمی دانند که با باقی مانده ی آن -اگر البته چیزی تا به حال باقی مانده باشد- باید چه کار کنند. آن ها در ورودی روستا جلوی صفا ای که احتمالاً محل اقامت آن معمار بوده است، جمع می شوند و خود را با بازی های گوناگون و قصه پردازی های بی اساس درباره ی طرح گچی سرگرم می کنند. و گاهی از سر بیکاری یا تفریح با گچ چیزهایی روی زمین می کشند که البته به آن طرح گچی هیچ شباهتی ندارد.